

تشیع پسا کربلایی (۱)

نویسنده: احمد رهدار

تحولات شیعه در دوران حاکمیت بنی مروان و بنی عباس
اکثر شیعیان، تاریخ تطور و تحول خود را از صدر اسلام تا عصر امام حسین (ع) و واقعه کربلا و حتی کمی بعد از آن تا حدودی می دانند. آنها حتی اگر هم اهل مطالعه نباشند، در مجالس ایام محرم، صفر، فاطمیه، ماه رمضان و... کمابیش از وقایع این مقطع تاریخی از زبان خطبا و وعاظ اطلاع یافته اند. حتی بسیاری از مبلغین و وعاظ نیز انگیزه ای برای مطالعه تاریخ تشیع پس از واقعه عظیم کربلا ندارند. این در حالی است که مصایبی که بر سر اهل بیت عصمت و طهارت(ع) و نیز شیعیان آنها در دروان بنی مروان و بنی عباس آمده، اگر نگوییم به مراتب از مصائبی که بر سر آنها در مقطع صدر اسلام تا زمان واقعه کربلا آمده، بیشتر و سختتر بوده، حداقل این است که با آنها برابری می کند و به همین علت، توجه به آنها ضروری است.

پیروان حضرت علی توسط شخص پیامبر به عنوان شیعیان آن حضرت معرفی شده اند، اما شیعه در زمان پیامبر اسلام بیشتر به معنی لغوی اش که پیرو می باشد، استعمال می شده است. واقعه غدیر در حقیقت، گذار از معنی لغویبه معنی اصطلاحی شیعه بود که بر اساس آن، از این پس، شیعیان نه صرفاً پیروان علی، بلکه علاوه بر آن کسانی بودند که در مقام نظر نیز معتقد به خلافت و جانشینی بلافصل وی از پیامبر اسلام بودند. تمایزات شیعیان حضرت علی که در صدر اسلام به این عنوان عام مورد اشاره قرار نمی گرفتند با مخالفانشان روز به روز بیشتر می شود. پس از واقعه قتل عثمان، تا مدتها شیعیان حضرت علی را به نام علویون در برابر شیعیان عثمان به نام عثمانیون می خواندند. رویارویی علویون و عثمانیون کار را به جایی رساند که معاویه مدعی اصلی خونخواهی عثمان رسماً بدانها اعلام جنگ و برائت داد. او دستور داد که بر بالای منابر، علی را لعن کنند و از پیروانش بد بگویند. این دستور معاویه به ضمیمه رفتارهای ظالمانه او و یارانش در حق شیعیان حضرت علی، زمینه روانی را برای رفتارهای ظالمانه گسترده تری نسبت به آنها در عهد بنی مروان و بنی عباس آماده کرد که ذیلاً به نمونه هایی از این رفتارها اشاره می شود:

مسلط کردن دشمنان اهل بیت بر آنان
یکی از اقدامات بنی امیه و بنی مروان، مسلط کردن دشمنان متعصب و خشن اهل بیت بر آنان و یارانشان بود به گونه ای که هر کسی طمع می کرد در گوشه ای حکومتی به دست بگیرد، بیشتر بر یاران و خاندان علی سخت می گرفت. مزد و پاداش این افراد، معمولاً حکومتی در یکی از مناطق پهناور آن روز اسلامی بود. یکی از کسانی که خاندان بنی مروان بر اهل بیت و یارانشان مسلط کردند، حجاج بن یوسف ثقفی(۱) است. وی یکی از نوکران خاندان بنی مروان است که در راه تثبیت قدرت و حکومت آنها تلاش زیادی کرد. بنی مروانیان نیز حق نمک ادا کرده و دست او را در حکومتشان باز گذاشتند و او را سخت تکریم کردند. حتی عبدالملک مروان در وصیتش به ولید نوشت: «شما را به پرهیزکاری و تکریم حجاج وصیت می کنم؛ زیرا او بود که منبرها را به اختیار شما درآورد، شهرها را تسخیر نمود و دشمنان شما را ذلیل کرد». (۲) ولید به وصیت عبدالملک عمل کرد و رضایت حجاج را بر هر چیز دیگری مقدم کرد. به عنوان مثال؛ وقتی عمر بن عبدالعزیز که از طرف ولید فرماندار مدینه بود، نامه ای برای ولید نوشت و از ظلم حجاج نسبت به اهل عراق نزد او شکایت کرد، ولید برای رضایت حجاج، وی را از فرمانداری مدینه عزل کرد و سپس به حجاج نوشت که چه کسی را فرماندار مدینه بگذارد؟ و حجاج در پاسخ وی خالد بن عبدالله قسری(۳) خونخوار معروف را پیشنهاد کرد و ولید نیز چنین کرد. (۴) متقابلاً حجاج نیز پیشنهاد مناسبی برای تقویت قدرت ولید بود. روزی ولید بی هوش شد و اطرافیانش گمان کردند که از دنیا رفته است. در این مدت، بیشتر از همه حجاج بیتابی می کرد. وقتی ولید به هوش آمد، گفت: هیچ کس را در بهبودی ام خوشحالتتر از حجاج نمی بینم. (۵)

حجاج یکی از شش سفاک بزرگ تاریخ است. در زمان وی، تهمت تشیع بودن نه ضرورتاً اثبات آن برای کشته شدن کفایت می کرد. امام باقر(ع) درباره عصر وی میفرماید: شیعیان ما را در هر شهری به دست می آوردند می کشتند و دست و پاهایشان را به جرم شیعه بودن قطع می کردند. کسی که نامش به دوستی ما آشکار می گشت، زندانی میشد و مالش به غارت می رفت و خانه اش خراب می شد. این بلاها روز به روز شدت پیدا می کرد تا جایی که اگر به کسی می گفتند تو کافر هستی! بهتر دوست می داشت تا بگویند شیعه علی (ع) هستی. (۶)

به دستور حجاج، قنبر غلام حضرت علی را احضار کردند. حجاج به او گفت: از دین علی بیزاری بجوی و گرنه دستور می دهم که تو را بکشند! قنبر گفت: مولایم علی به من فرمود: تو را بدون جرم مانند گوسفندان ذبح می کنند. حجاج نیز دستور داد او را ذبح کردند! حجاج، کمیل بن زیاد را نیز احضار کرد تا او را بکشد، اما کمیل موفق به فرار شد. از این رو، حجاج حقوق طایفه کمیل را از بیت المال مسلمین قطع کرد و کمیل مجبور شد به خاطر طایفه اش خودش را تسلیم حجاج کند. حجاج دستور داد تا گردن کمیل را زدند. به دستور حجاج، سعید بن جبیر که از تابعین است و پشت سر امام زین العابدین نماز می خواند، دستگیر کردند و نزد او بردند. میان حجاج و سعید بن جبیر محاجه ای جالب درباره ابوبکر و عمر و دیگر خلفای اهل سنت روی داده که در نتیجه آن حجاج ناراحت شده و دستور به کشتن او را می دهد. سعید به هنگام کشته شدن، این آیه را خواند: وجهت وجهی للذي فطر السموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین. (۷) حجاج دستور داد او را به طرف غیرقلبه بکشید! سعید این آیه را خواند: فاینما تولوا فثم وجه الله. (۸) حجاج دستور دارد او را به روی زمین انداخته و سر از بدنش جدا کنند. سعید این آیه را خواند: منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخري. (۹) نهایتاً سعید را در حالی که روی بر زمین داشت، گردن زدند. ابن اثیر می نویسد: «موقعی که سر سعید روی زمین افتاد. سه مرتبه گفت: لا اله الا الله» و حجاج نیز پس از کشتن سعید، دیوانه شد و دائماً میگفت: «قیودنا، قیودنا؛ کُند و زنجیرهای ما، کُند و زنجیرهای ما». (۱۰)

مسعودی می نویسد: عبدالله بن هانی از خواص حجاج است. عبدالله بسیار بدقیافه و آبله رو و در سر او برآمدگی بود و دهن او کجی و چشم او پیچیدگی داشت. حجاج به زور سرنیزه، دختر اسماء خارجه رئیس طایفه بنیفرازه و دختر سعید بن قیس همدانی رئیس یمانیه را برایش گرفت! حجاج روزی به عبدالله گفت: می دانی که تو لیاقت دختر رئیس فرازه و دختر رئیس یمانیه را نداشتی و من برای تو گرفتم! عبدالله گفت: این حرف از شما شایسته نیست؛ زیرا ما فضائلی داریم که همه عرب از داشتن آن محروم اند و فضایل ما چنین است: در مجلس ما هیچ گاه مذمت عثمان نشده؛ هفتاد نفر از بستگان ما در رکاب معاویه درجنگ صفین کشته شدند، ولی در لشکر ابوتراب تنها یک نفر از ما کشته شد و آن هم مرد بدی بود؛ از طایفه ما هیچ کس، با زنی که از دوستان علی باشد ازدواج نکرده؛ زنان ما نذر کردند که اگر حسین کشته شود، ده شتر بکشند؛ هرکس از خاندان ما نام علی (ع) را توأم با بدگویی شنید، به او و حسن و حسین و مادرشان بد می گوید و... ناگهان حجاج گفت: همینطور هست، سعید. اینها که گفתי همه منقبت و فضیلت است. (۱۱)

ابن اثیر می نویسد: موقعی که حجاج بر ابن زبیر غلبه نمود، به مدینه آمد و نسبت به اهل مدینه بدرفتاری و به برخی از آنها از جمله جابر بن عبدالله انصاری و سهل بن سعد توهین کرد. وی، برای توهین به آنان، بر دستهای آنان قفل زد و بدتر اینکه لشکر خود را آزادی تمام داد و آنها را میان منازل مردم تقسیم کرد تا هتک حرمت کنند. (۱۲) آنچه حجاج بدون جنگ کشت، صد و بیست هزار نفر بود. هنگامی که حجاج از دنیا رفت در زندان او پنجاه مرد و سی هزار زن موجود بود که شانزده هزار آنان برهنه بودند. حجاج، زن و مرد را در يك زندان حبس می نمود. زندانهای حجاج، سقفی برای جلوگیری از آفتاب تابستان و سرما و باران زمستان نداشت. (۱۳) در تاریخ ابن جوزی نقل شده آنگاه که زندانیان حجاج از شدت گرما زیر سایه دیوار می رفتند، پاسباان با سنگ آنها را از دیوار دور می کردند. حجاج به این زندانیان نانی می داد که از جو تشکیل شده و مخلوط به خاکستر و نمک بود. در زندان حجاج هر زندانی چند صباحی بیشتر زنده نمی ماند که به رنگ سیاهان زنگی در می آمد. محدث قمی نیز می نویسد: حجاج روز جمعه برای نماز جمعه می رفت که صدای ناله زندانیان را شنید نزد آنان آمد و به آنها گفت: «إخسئوا و لاتکلمون». این تعبیر را قوم عرب برای ساکت کردن سگ به کار میرد! (۱۴)

توحش حجاج در پایان عمرش(۱۵) به اندازه ای شد که در یکی از خطبه هایش خطاب به اهل کوفه می گوید: من عازم حج هستم و فرزندم محمد را نائب خود قرار داده ام، دستور داده ام که حرف نیکوکاران را نپذیرد و از گناهکارانتان نگذرد. خباثت حجاج به اندازه ای زیاد است که عمر بن عبدالعزیز درباره وی میگوید: «لو جائت کل امه بخبیثها وجئنا بالحجاج، لغلبناهم: اگر هر قومی خبیث خود را برای مسابقه در تعیین قهرمان خباثت بیرون آورد و ما نیز حجاج را بیاوریم، در این مسابقه ما پیروز خواهیم شد». (۱۶) سختگیری ویژه نسبت به سادات

پس از واقعه کربلا، سادات حسنی بیش از سادات حسینی محور مبارزات سیاسی علیه حکومتهای وقت بودند. دلیل این امر دو چیز است:

اول اینکه بسیار و بلکه قریب به اتفاق سادات حسینی در واقعه کربلا به شهادت رسیده بودند و جز امام سجاد و بنا به برخی منابع تاریخی، عبدالله کودک، کسی از فرزندان



امام حسین زنده نمانده بود. این در حالی است که از فرزندان امام حسن جز قاسم که در کربلا به شهادت رسیده بود، بقیه همه زنده بودند و نسل آنها گسترش یافته بود. زیادت کمی آنها به نفوذ و قدرت اجتماعی آنها نیز بار کیفی داده بود تا جایی که تا حدودی میتوان گفت آنها به این دلیل قدرت و نفوذ داشتند که زیاد بودند. دوم اینکه حتی آنگاه که اعقاب امام حسین به لحاظ کمی زیاد شده بودند، حکومت‌های وقت نسبت به کنترل و نظارت آنها حساسیت بیشتری از خود نشان می دادند؛ چرا که آنها فرزندان قیام کننده کربلا بودند و ثابت کرده بودند که اگر فرصتی هرچند کم به دست آورند، چنان زید بن علی و یحیی بن زید بن علی باز هم قیام خواهند کرد. دو مساله فوق به شکل کاملاً متناقض نمایی باعث شده بود که سادات حسنی در هنگامه غفلت حکومت‌های وقت از جوهره هاشمیت و نیز غیرت دینیشان، فرصت بیشتری برای تدارک مبارزه با آنها را بسازند. قیام‌های حسن مثنی، حسن مثلث و... نمونه هایی از این مبارزات هستند. اما به رغم تفکیک ظریف میان موقعیت اجتماعی سادات حسینی و حسنی، آنها در یک چیز اساسی اشتراکی داشتند که از نظر حاکمان وقت آنها را در یک جبهه قرار می داد و آن، انتساب مشترکشان به خاندان علی و فاطمه بود؛ آنها فرزندان زهرا بودند و این به خودی خود، برای آزار و اذیتشان کفایت می کرد. از این رو، بنی امیه، بنی مروان و بنی عباس هرکدام به شیوه های مخصوص خودشان همت خود را در خشکاندن این شجره طویه جزم کرده بودند.

برخی از اقدامات آنها علیه خاندان سادات و امامت به شرح ذیل است:

۱. زید بن علی : پس از اینکه یزید بن عبدالملک از دنیا رفت، برادرش هشام بن عبدالملک به تخت حکومت نشست و راه و روش او را در پیش گرفت. وی به فرماندار مدینه «خالد بن عبدالملک» دستور داد که بر بنی هاشم سخت بگیرد و او نیز چنین کرد. زید بن علی به قصد شکایت از وی به شام آمد تا خود هشام را دیدار کند، اما هشام به او اجازه ملاقات نداد و پس از اینکه او پافشاری کرد، به شکل توهین آمیزی (همراه کردنش با یک غلام، جای نشستن ندادن به وی در دارالاماره و...) او را به حضورش پذیرفت، اما در مجلس حضورش، باز او را به دلیل اینکه فرزند یک کنیز بود، تحقیر کرد و حتی با اهانت، از امام محمد باقر (ع) به عنوان «یقر» یاد کرد! و در نهایت نیز دستور داد که او را از کاخش بیرون کنند. (۱۷) زید پس از این واقعه به کوفه آمد و بنای قیام و اعتراض گذاشت. هزاران نفر از شیعیان کوفه، مدائن، واسط، موصل و حتی خراسان با زید بیعت کردند. (۱۸) جنگ میان زید و یوسف بن عمر ثقفی فرماندار بصره و کوفه درگرفت و ضمن تلفات زیادی که دو طرف دادند، نهایتاً زید شهید شد. یحیی بن زید، جسد پدرش را مخفیانه در جوی دفن کرد و آثار آن را مخفی کرد و روی آن را علف ریخت تا کسی از آن اطلاعی نیابد، ولی یاران هشام بالاخره آن را یافتند و به دستور وی، قبر را نبش کردند و بدن زید را بیرون آورده، گوش و بینی او را بردیدند و نزدیک کناسه کوفه به دستور هشام به دار آویختند. پس از مدتی سرش را بردیدند و بدنش را به مدت پنج سال بهطور عریان آویزان کردند. عنکبوت بر عورت زید تنیده و عورتش را می پوشاند، ولی لشکر بنی امیه با نیزه، بافته عنکبوت را قطع می کردند، اما باز، شب، عنکبوت می بافت و صبح لشکریان از بین میبردند، تا اینکه گوشتهای بدن زید از جلو و عقب سست شده و عورت را پوشانید. از سوی دیگر؛ چوبه دار او شبها نورافشانی می کرد و از روشنایی آن سواره ها استفاده می کردند و از بدن او نیز بوی عطر بر می خواست و این داستان، خود وسیله ای برای انتشار عقیده تشیع و تثبیت آن گردید. به ویژه آنکه مردم برای تبرک نزد چوبه دار زید می آمدند و آنجا عبادت می کردند. (۱۹) آنگاه که ولید بن یزید متصدی خلافت شد، به فرماندار کوفه نوشت: زید را با چوبه دارش آتش بزن و خاکستر آن را به باد بده. فرماندار چنین کرد و خاکسترش را هم در ساحل فرات به باد داد. به دستور هشام، سر زید را به مدینه بردند و به رغم مخالفت و اعتراض مردم به مدت یک شبانه روز نزد قبر پیامبر اسلام(ص) آویزان کرد و سپس آن را به مصر فرستاد و هفت روز آن را بر در مسجد جامع مصر نصب کرد و از مردم خواست که به روی آن تف فرستند و لعن کنند. در نهایت مصریان، آن سر مبارک را دزدیدند و نزدیک جامع «ابن طولون» دفن کردند. (۲۰) احتمالاً مسجدي که در مصر معروف به مسجد الحسین است، مدفن سر نوه او زید بن علی باشد.

۲. حسین بن علی بن حسین: در عصر هادی عباسی یکی از فرزندان عمر بن خطاب، به نام عبدالعزیز فرماندار مدینه شد. وی، بر اولاد علی سخت می گرفت و دستور داده بود که آنها حق ندارند از مدینه خارج شوند و باید هر روز خودشان را به دارالاماره معرفی کنند. عبدالعزیز، اولاد علی را متهم به شرب خمر می نمود و بر آنان تازیانه می زد و در میان بازار گردش می داد. روزی عبدالعزیز، حسین بن علی بن حسین را احضار کرد و سخنان ناپسندی گفت و او را تهدید به قتل نمود و آن قدر بدگویی کرد که حسین را وادار به قیام علیه خود نمود. عبدالعزیز، حسین و عده ای از اولاد علی را که با او بودند در سرزمین فح، شش میلی مکه کشت و سه روز بدن آنان را بر روی خاک گذاشت تا حیوانات درنده و پرندگان از آنها استفاده کنند. او حتی اسیرشدگان از یاران حسین را هم گردن زد.۲۱ ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین می نویسد: مادر حسین که در فح کشته شد، زینب دختر عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بود. منصور، پدر، برادر، عمو و شوهر این زن را کشت و هادی (نوه منصور) فرزندش حسین را. از این پس، زینب از شدت غم و اندوه، تا زمانی که از دنیا رفت، لباس مویی می پوشید. (۲۲)

۳. یحیی بن زید بن علی: پس از هشام، ولید بن یزید به حکومت نشست. وی شخصی خوشگذران، شرابخوار همدم با آوازه خوانان و زنان معشوقه اش بود. او رسماً ملازم آوازه خوان داشت و چنان بدانها وابسته بود که به ابوکامل آوازه خوان شامی گفت که بدون تو، من، مثل یک زن بچه مرده بی اراده و ناتوان هستم. همچنان که وی روزی از آواز ابداعش آنقدر به وجد آمد که بر آلتش بوسه زد و به وی هزار دینار جایزه داد و سپس او را سوار بر قاطری کرد و گفت با قاطرت بر فرشهای دربارم عبور کن. ولید، حوضی پر از شراب داشت که در آن با فواحش شنا می کرد. روزی در این حوض آنچنان از خود بیخود شد که با دخترش زنا کرد. غرور ولید به اندازه ای بود که روزی به قرآن تفال زد، آیه ذیل آمد: «و استفتحوا و خاب کل جبار عنید و من ورائه جهنم و یسقي من ماء صدید». (۲۳) وی به قدری عصبانی شد که به قرآن تیراندازی کرد و در ضمن آن این شعر را خواند: «اتوعد کل جبار عنید / فها انا ذاك جبار عنید إذا ما جئت ربك يوم حشر / فقل يا رب خرقني الولید: آیا دشمنان ستمگر را وعده عذاب می دهی؟ من همان دشمن ستمگر هستم. آنگاه که روز قیامت نزد خدایت رفتی بگو! ولید مرا پاره کرد!» در زمان حکومت ولید، یحیی بن زید بن علی در جوجان خراسان علیه ظلم و ستم خاندان اموی قیام کرد و میان او فرماندار ولید در خراسان سلم بن احوز مازنی درگیری پیش آمد که در نتیجه آن، یحیی به شهادت رسید. مازنی سر یحیی را برید و به عنوان هدیه برای ولید فرستاد و بدنش را در خراسان به نمایش گذاشت. بدن یحیی مثل بدن پدرش که سالها آویزان بود، تا زمانی که ابو مسلم خراسانی قیام کرد، بر دار بود. ابومسلم پس از این که مازنی را کشت، بدن زید را از دار پایین آورد و بر آن نماز گذارد و دفنش کرد. مردم خراسان به مدت هفت روز برای یحیی به عزاداری پرداختند. نکته قابل توجه اینکه در آن سال، هر پسری که در خراسان به دنیا آمد، مردم، نامش را یحیی گذاشتند. (۲۴)

۴. قتل عام سادات: حمید بن قحطبه طائی طوسی میگوید در یکی از شبها هارون مرا احضار کرد و به من دستور داد شمشیرم را بردارم و هرچه خادمش می گوید اجرا کنم. خادم مرا به منزلی برد که در آن سه اتاق و در حیاتش یک چاه بود. خادم درب اتاق اول را باز کرد. درون آن اتاق، بیست نفر بودند که دارای موهای بلند بودند در میان آنان، پیرمرد و جوان دیده می شد. آنها با غل و زنجیر مقید شده بودند. خادم گفت: اینها همه از اولاد علی و فاطمه هستند و دستور امیرالمومنین! این است که این عده را بکشی. من یکی پس از دیگری آنها را کشتم و خادم بدنها و سرها را در چاه می انداخت. سپس درب اتاق دوم را باز کرد. در آن اتاق نیز بیست نفر دیگر از اولاد علی و فاطمه بودند. با آنان نیز همان معامله شد که با قبلیها شد. خادم درب اتاق سوم را باز کرد و در آن نیز، بیست نفر سید بودند که همگی به سرنوشت چهل تن دیگر دچار شدند. از آن میان، تنها یک نفر پیرمرد باقی مانده بود که متوجه من شده و گفت: ای مرد شوم و نگونبخت! خدا نابودت کند، روز قیامت در پیش جد ما رسول خدا چه عذری داری؟! دستهای من لرزید و گوشتهای بدنم از هم جدا شد. خادم به من نگاه غضب آلود کرد و من ترسیدم و او را نیز کشتم. (۲۵)

۵. آزار ویژه سادات: مقریزی در کتاب النزاع و التخاصم می نویسد: منصور فرزندان حسن را جمع آوری نموده و دستور داد زنجیر و کند به پا و گردن آنان بزنند و همانند یزید که نسبت به اولاد حسین انجام داد، داخل کجاوه بدون سربوش و بدون فرش سوارشان کنند و به دارالحکومه او منتقل نمایند، سپس آنان را در سرداب و زیرزمینی زندان نمودند که شب و روز تشخیص داده نمی - شد، لذا قرآن را پنج قسمت کرده و هر نماز پنجگانه ای را پس از خواندن یک قسمت قرآن انجام می دادند. آنها در زندان منصور مستراح نداشتند و مجبور بودند برای قضاء حاجت از محل سکونت خود استفاده کنند، لذا بوی گناخت برایشان مشقت آور بود و بدن آنان ورم می کرد و این ورم از پا شروع می شد و آنگاه که به قلب می رسید، از شدت مرض و گرسنگی و تشنگی از دنیا می رفتند. (۲۶) ابن اثیر نیز می نویسد: منصور، محمد بن عبدالله عثمان، برادر مادری اولاد حسن را احضار کرد و دستور داد لباسهای او را پاره کردند تا عورتش نمایان شد. سپس صد و پنجاه تازیانه به او زد، یکی از آن تازیانه ها به صورتش رسید. محمد گفت: وای بر حال تو از صورت من صرف نظر کن، منصور به جلاد گفت: تازیانه بر سرش بزن، لذا سی تازیانه به سرش زد و یکی از آن تازیانه ها به چشمش خورد و خون چشم او بر صورتش جاری گردید و پس از آن او را کشت. (۲۷) صاحب «عیون اخبارالرضا» می نویسد: موقعی که منصور بناهای بغداد را می ساخت، اولاد علی را می گرفت و در میان دیوارهایی که از آجر و گچ بنا می شد می گذاشت. مقریزی نیز در مقاتل الطالبیین به نقل از ابراهیم بن رباح می نویسد: هنگامی که هارون الرشید مسلط بر یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن گردید در حالتی که زنده بود ستونی روی او بنا کرد. این عمل را هارون الرشید از جدش منصور به ارث برد. (۲۸)

۶. یحیی بن عبدالله بن حسن: وی در دیلم (قسمت گوهستانی سرزمین گیلان) علیه حکومت هارون الرشید قیام کرد. هارون الرشید، فضل بن یحیی را با پنجاه هزار مرد جنگی به طرف یحیی فرستاد و فضل با یحیی مکاتبه برای صلح کرد. یحیی نوشت: وقتی من صلح می کنم که هارون الرشید به خط خودش نامه امانی برای من بنویسد و قاضیان دادگستری و فقهاء و بزرگان بنی هاشم آن را امضا نموده باشند. رشید نامه امانی مطابق میل یحیی به ضمیمه گواهی گواهان تهیه و برای یحیی فرستاد. یحیی قبول کرده و به بغداد نزد هارون الرشید آمد. هارون ابتدا وی را تکریم کرد، اما منتظر فرصتی بود تا بتواند از وی انتقام گیرد و نهایتاً توانست حکم واجب القتل بودن یحیی را از یک روحانی نمای بدبخت به نام وهب بن وهب ابوالبختری بگیرد. هارون الرشید به پاس این خدمت، یک میلیون و ششصد هزار درهم به او داد و او را به کرسی قضاوت منصوب نمود و سپس به استناد این حکم، یحیی را گرفت و صد عصا زد و سپس به زندان انداخت و آنقدر در زندان به وی سخت گرفت که از گرسنگی و تشنگی کشته شد. (۲۹)

پی نوشتها:

۱. در مورد ولادت حجاج چندین نکته قابل توجه در تاریخهای اسلامی به شرح ذیل ذکر شده است:
الف. وقتی یوسف ثقفی بر همسرش (مادر حجاج) خواست وارد شود، مورد اعتراضش قرار گرفت که چه خبر است؟ شما چند دقیقه پیش با من همبستر بودی! یوسف که چند لحظه پیش نزد او نرفته بود، از این سخن ناراحت شد و نزد شخص نیکوکاری رفت و جریان را با او در میان گذاشت. آن شخص جواب داد که احتمالاً شیطان به صورت تو درآمده و با همسرت همبستر گردیده و از او آبستن شده، تو با او همبستر نشو تا فرزندش به دنیا آید. یوسف صبر کرد تا اینکه حجاج متولد گردید.
ب. برخی از تواریخ نوشته اند که وقتی حجاج به دنیا می آید، عقبش سوراخ نداشته و وی، پستان مادرش را نمی گرفته است. از این رو، شیطان به صورت انسانی آشکار



www.rasekhoon.net

گردید و دستور داد بزغاله سیاهی را سر بریدند و از خون آن در دهان حجاج ریختند. لذا اولین غذای حجاج، خون بود و همین سبب شده بود که در خون ریزی کوتاهی نداشت. خود حجاج می گوید بهترین لذتهای من خونریزی است؛ چرا که دلم می خواهد کارهایی انجام دهم که دیگران تا کنون انجام نداده اند. (سفینه البحار، ج ۱، صص ۲۲۱-۲۲۲).

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۱۸.

۳. وقتی خالد بن عبدالله قسری فرماندار مکه گردید، چنین خطبه خواند: ای مردم! آیا خلافت ولید بهتر است یا ریاست حضرت ابراهیم؟ به خدا سوگند! فضیلت خلیفه را نمی دانید، ابراهیم خلیل از خدا طلب آب کرد و خدا آب شور و تلخی زمزم را به او داد، ولی ولید از خدا آب طلب کرد و خدا آب شیرین به او داد. خالد آب چاهی که ولید حفر کرده بود را به نزدیک چاه زمزم منتقل کرد و آن را در حوضی ریخت تا مردم برتری آب چاه ولید را درک کنند، لذا چاه ولید خشکید. (الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۳۶). صاحب اغانی می نویسد: خالد آب چاه زمزم را «ام الجعلان» یعنی منبع کثافات می نامید. روزی بالای منبر رفت و از روی سخره گفت: تا چه اندازه باطل ما بر حق شما غلبه کند؟! آیا وقت آن نرسیده که خدا به نفع شما غضب کند و ما را نابود نماید؟ اگر امیرالمومنین ولید دستور می داد که گعبه را متلاشی کنم و قطعات سنگش را به شام منتقل کنم، این کار را انجام می دادم. به خدا سوگند! ولید از انبیای خدا در پیشگاه او گرامیتر بود. صاحب اغانی می نویسد: خالد، کافر و مادرش نصرانی بود و مسیحیان و آتشپرستان را بر مسلمانان مسلط می- کرد و به آنها دستور شکنجه و آزار مسلمانان را می داد و برای نصرانیها خرید کنیزان مسلمان و ازدواج آنان را جائز می نمود(الاغانی، ج ۲۲، ص ۲۲-۲۳) مستشرق آلمانی بولیوس ولهوزن نیز می - نویسد: آنگاه که خالد فرماندار کوفه شد، کلیسایی برای مادر خود پشت قبله مسجد بنا کرد. او در اوان جوانی اش مخنث و خودفروش و نیز وسیله رساندن مردان به زنان بود. خالد مذمت کعبه، پیغمبر اسلام، اهل بیتش و قرآن مینمود، پس او کافر و فاسق بود (تاریخ الدوله العربیه، ص ۳۱۹).

۴. شیعه و زمام داران خودسر، صص ۲۰۳ - ۲۰۴.

۵. الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۰.

۶. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۶۹.

۷. سوره مبارکه انعام، آیه شریفه ۷۹.

۸. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۱۱۵.

۹. سوره مبارکه طه، آیه شریفه ۵۵.

۱۰. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۸۰.

۱۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۵۲.

۱۲. الکامل فی التاریخ، ج ۴، صص ۳۵۸ - ۳۵۹ و ۴۸۲.

۱۳. مروج الذهب، ج ۳، صص ۱۷۵ - ۱۷۶.

۱۴. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۲۲.

۱۵. حجاج وقتی به سن ۵۴ سالگی رسید، به مرض معده به همراه تب و لرز شدید مبتلا شد تا جایی که آتش هایفراوانی اطرافش روشن و به او نزدیک می کردند به گونه ای که نزدیک بود پوستش را بسوزاند، اما او گرمایی احساس نمی کرد و همچنان می لرزید. حجاج مرض خود را با حسن بصری در میان گذاشت، حسن گفت: من به توگفتم متعرض بندگان شایسته خدا نشو، تو بدتر نمودی. حجاج گفت: من نگفتم که از خداوند برای من طلب عافیت و سلامتی کن، بلکه می خواهم کاری کنی که زودتر بمیرم. وقتی هم که حجاج از دنیا رفت، حسن بصری به سجده افتاد و خدا را شکر نموده و دعا کرد که خدایا! حجاج را بر دی، روش ناپسندش را نیز ببر. حجاج در واسط دفن گردید و قبرش به دلیل اینکه آب بر روی آن بستند، مخفی شد. ولید بن عبدالملک به رسم قدردانی از حجاج، برای او مجلس عزای برپا نمود. شیعه و زمام داران خودسر، ص ۲۰۲.

۱۶. شیعه و زمام داران خودسر، صص ۱۹۸ و ۲۰۲ - ۲۰۳.

۱۷. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، صص ۲۸۶ - ۲۸۷.

۱۸. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، صص ۹۱ - ۹۲.

۱۹. ابن تیمیه، منهاج السنه النبویه، ج ۱، ص ۳۵.

۲۰. الکنی و القاب، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲۱. مروج الذهب، ج ۳، صص ۳۳۴ - ۳۳۵.

۲۲. مقاتل الطالبیین، ص ۲۸۵.

۲۳. طلب فتح میکنند، ولی ستمکاران، زیان کرده و از پشت سر آنان جهنم است و از آب صدید (چرك بدن زناكاران) به آنان داده میشود. سوره مبارکه ابراهیم، آیات شریفه ۱۵ - ۱۶.

۲۴. مروج الذهب، ج ۳، صص ۲۲۵ - ۲۳۰.

۲۵. عیون اخبار الرضا، ج ۱، صص ۱۱۰ - ۱۱۱، باب ۹، ج ۱.

۲۶. النزاع و التخاصم، صص ۱۰۱ - ۱۰۲.

۲۷. الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۲۲۳.

۲۸. مقاتل الطالبیین، ص ۳۲۰.

۲۹. الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۲۵.

منبع: <http://www.pegahhowzeh.com>

خ/

مقالات پرتال فرهنگی راسخون